



پهلوانان شهر جادویم

پهلوانان شهر جادویم، گام بر آهن مذاب زدیم
لرزه بر جان کوه افکندیم، بند بر گردن شهاب زدیم

نعره تا برکشید پیل دمان، بر تنش کوفتیم گرز گران
چشم تا باز کرد دیو سپید، بر سرش سنگ آسیاب زدیم

... ولی این خوابهای رنگارنگ پاره شد با صدای کشمکشی
اسپ ما داشت اژدها می‌کشت، لاجرم خویش را به خواب زدیم

تیر گز هم اگر به چنگ آمد، که توان کمان کشیدن داشت؟
صبر کردیم تا شود نزدیک، خاک بر چشم آن جناب زدیم

رخش را در چرا رها کردیم تا که تهمینه‌ای نصیب شود
او به دنبال رخس دیگر رفت، ما خری لنگ را رکاب زدیم

تا که بوسید دست ما را سیخ، گذر از مهره‌های پشتش کرد
این چنین بر روی آتش رفت، این چنین شد که ما کباب زدیم

هفت خوان را به ساعتی خوردیم، شهره گشتیم در گرانسنگی
لاجرم در مسیر کاهش وزن مدتی صبح‌ها طناب زدیم

جوشن پاکدامنی که نبود، و از آن شعله ایمنی که نبود
ما سیاوش‌های نابغه‌ایم کرم ضد آفتاب زدیم